

مجتمع فرهنگی پژوهشی سازمان اوقاف و امور خیریه، سنگ بنای متفاوتی را گذاشته است و با نگاهی عمیق‌تر به مقوله‌ی سبک‌زندگی اسلامی، فانوسی را برای شما روشن کرده‌است.

خواندن این کتابچه تنها ۱۴ دقیقه از شما زمان می‌گیرد

به حرمت که فکر می‌کنم، تصویر یک گنبد طلایی که انتهای خیابانی طلوع می‌کند و هی با نزدیک‌تر شدن ماشین، بالا و بالاتر می‌آید، توی ذهنم جان می‌گیرد و آنی‌مات از خیسی چشم‌های دلتنگم می‌شود. یاد بهترین لحظه‌های زندگی‌ام می‌افتم. ...

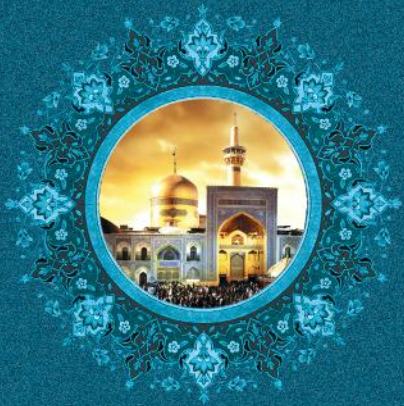
[از متن کتابچه]



# فانوس

قطعه‌ای از بهشت  
ویژه ولادت امام رضا (ع)

۲۷



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فانوس ۲۷

## قطعه‌ای از بهشت | ویژه ولادت امام رضا(ع)

ناشر: معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه  
تهیه و تنظیم: مجتمع فرهنگی پژوهشی سازمان اوقاف و امور خیریه

نویسنده: الهام عظیمی

تصویرگر: مهدی جعفری

صفحه‌آرا: فاطمه سعیدی

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

غیر قابل فروش

اهدایی معاونت فرهنگی و اجتماعی  
سازمان اوقاف و امور خیریه



سازمان اوقاف و امور خیریه  
معاونت فرهنگی و اجتماعی

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه، معاونت فرهنگی و اجتماعی.  
آدرس مجتمع: قم، بلوار ۱۵ خرداد، جنب امامزاده شاه سیدعلی  
مجتمع فرهنگی آموزشی معاونت فرهنگی اجتماعی  
سازمان اوقاف و امور خیریه  
تلفن: ۰۲۵-۳۸۱۸۷۱۶۹





قطعه‌ای از بهشت | ویژه ولادت امام رضا (ع)

## درباره‌ی فانوس

مجتمع فرهنگی پژوهشی سازمان اوقاف و امور خیریه، سنگ بنای متفاوتی را گذاشته است و با نگاهی عمیق‌تر به مقوله‌ی «سبک‌زندگی اسلامی» فانوسی را روشن کرده است.

کتاب‌چه‌های «فانوس» هرچند اندازه‌ی کوچکی دارند و صفحاتشان کم است، اما سرچشمه‌ی نورشان منبع لایزالی است که همه‌ی جهان را در تمامی زمان‌ها در برمی‌گیرد.

«سبک‌زندگی اسلامی» محور موضوعات فانوس است که از چهار جهت پنجره‌ای رو به آن گشوده شده: «سیره‌ی خاندان اهل‌بیت (علیهم‌السلام)» [کتاب‌چه‌های لاجو ردی]، «زندگی‌دینی» [کتاب‌چه‌های آبی]، «مناسبت‌های مذهبی» [کتاب‌چه‌های زرد] و «رویدادهای سیاسی و اجتماعی» [کتاب‌چه‌های بنفش].

سوی «خوب‌زندگی کردن».

ما فانوس را برای شما روشن کرده‌ایم.

خواندن این کتاب‌چه تنها ۱۴ دقیقه طول می‌کشد.





یک

نامه‌ای از سر دلتنگی





السَّلَامُ وَعَلَيْكَ يَا  
عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا



امام غریبم!

به حرمت که فکر می‌کنم، تصویر یک گنبد طلایی که انتهای خیابانی طلوع می‌کند و هی با نزدیک‌تر شدن ماشین، بالا و بالاتر می‌آید، توی ذهنم جان می‌گیرد و آنی مات از خیسی چشم‌های دلتنگم می‌شود. یاد بهترین لحظه‌های زندگی‌ام می‌افتم. من هیچ‌وقت، بیشتر از وقتی که سر بر شانه حرم می‌گذارم و سطرهای سیاه دلم را گریه می‌کنم تا بلکه پاک شوند، حالم خوب نیست. می‌گویند مشهد باید توی دلت باشد، باید امام را در قلبت حاضر کنی. درست، اما هرچه باشد، مشهدی که در آن مرزهای جغرافیایی‌ست، دلم را آب می‌کند. من عاشق آن مرزهای آفتابی‌ام.

نمی‌دانم امام جان، حسی حالا که از فاصله‌های دور از مشهدت حرف می‌زنم سخت‌تر است، یا وقتی که می‌روم مشهد و می‌آیم و زیارت قبول‌ها جانم را آتش می‌زنند. هر بار دلم می‌خواهد پای زیارت وداع جان بکنم و برنگردم. پای همان زیارت نامه‌های سبز و





سورمه‌ای که عاشق جمع کردنشان از روی زمین و گذاشتنشان در آن قفسه‌های مرمری هستیم. پای همان ضریح زیرزمین که تا می‌آبی یک زیارتنامه بخوانی، صد بار به چپ و راست کج می‌شوی و عاشق همان تنه خوردن‌ها از زائرانت هستیم.

مطمئنم که تو حتی خوب‌تر از خود من حواست به دلتنگی‌هایم هست. وقتی پنهان‌ترین لایه دلم، که تمام وجودم را دورش پیچانده‌ام که جز نور تو را به خودش نبیند و دست هیچ ظلمتی به آن نرسد، لحظه‌ای هوای فرش‌های قرمزت را می‌کند و همان موقع پدر کنترل تلویزیون را برمی‌دارد و کانال‌ها را عوض می‌کند تا به حرم تو می‌رسد که نور گنبدت را بر فرش‌های قرمز پخش می‌کنی، من بغض‌هایم را بین همان لایه‌های دست نخورده دلم، گریه می‌کنم.

مثل همیشه، دلتنگی‌هایم را برایت پیچانده‌ام بین چشم‌هایم، تا برسم به نگاهت و تقدیمشان کنم. تنها دارایی‌ام هستند. تنها چیزهایی که رنگ تو را دارند و جارشان زنده‌ام. اما می‌دانم باز همین که به گنبدت برسند، آن قدر نرم و نازک از چشم‌هایم می‌ریزند که



اصلاً نمی‌فهمم و حواسم می‌رود از دست، که قرار بوده ناقابل‌م را دودستی تقدیم حضورت کنم، همان اول، دو چشمی تقدیم می‌کنند خودشان را. می‌خواهم ببایم با یک دنیا نگاه؛ قدری که چشم‌هایم پر از حرم شود، پر از «تو» شود. تا بر که می‌گردم توی آینه خودم را با «تو» نگاه کنم امامم. تا یادم بماند، همه آن‌هایی که خودت می‌دانی و من یادم می‌رود. دلم را اما نمی‌خواهم. همان‌جا که خیلی وقت است نگهش داشته‌ای، بدار. اما یادم را... دستی به سرش بکش که عطر تو از سرش نرود و هر وقت خواستم شیطنت کنم، دستی روی سرم بکشد؛ بعد عطر تو در مشام من هم بیچد و بینم شیطان تا کدام کوره راه خودش را گم و گور می‌کند بعد از آن؟ تا تو و لبخندت را به یاد داشته باشم، از چشم‌های تو خودم را می‌بینم.

دوست دارم بروم و ببایم، بعد چشم‌هایم پر از حرم شود. گوش‌هایم پر از صداهای اذان و نماز و زیارت امین‌الله و دعای کمیل. دست‌هایم پر از گره‌های گشوده شده و دلم پر از زیارت. دعوت‌م می‌کنی امام رضا جان؟



.....

امام رضا<sup>(ع)</sup>: هر که برای زیارتم بار سفر بندد، دعایش مستجاب و گناهانش آمرزیده شود. هر که مرا در آن قطعه زمین زیارت کند، همانند کسی است که رسول خدا<sup>(ص)</sup> را زیارت کرده باشد و خداوند اجر هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله برای او بنویسد و من و پدرانم شفاعت کنندگان او در روز قیامت باشیم، و این قطعه زمین باغی است از باغهای بهشت و محل رفت و آمد فرشتگان است و تا ابد گروهی از آسمان نازل می‌شوند و گروهی بالا می‌روند تا آن که در صور بدمند.<sup>۱</sup>

---

۱. (بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۴۴، ح ۵۱).

دو

کار درست از راه درست



همه ما در طول زندگی مان به گیر و گرفتاری‌هایی برمی‌خوریم، که هیچ راه حلی برایشان پیدا نمی‌کنیم.

انگار آسمان سوراخ شده و این مشکل، فقط بر ما نازل شده است، بدون هیچ راه حلی. اما اگر پی‌علتش می‌گردیم و اگر خوب بگردیم، علتش را در یک اشتباه، در یک قدم پیش، پیدا می‌کنیم، و وقتی به دنبال علت آن اشتباه می‌گردیم، یک قدم قبل‌تر از آن و یک اشتباه دیگر را پیدا می‌کنیم و همین‌طور تا به آخر اگر ردّ اشتباهاتمان را بگیریم، می‌بینیم که دلیل این گرفتاری‌ ظاهرأ ناگهانی و بی‌علت، چیزی جز یک شروع اشتباه نبوده است.

بیاید کارها را به دو دسته تقسیم کنیم: کارهای درست و کارهای نادرست. ما برای تشخیص این درستی و نادرستی، ملاک و معیارهای زیادی داریم، که کافی‌ست کمی گنجینه معارف دینی‌مان را بگردیم تا به آن‌ها پی ببریم. حالا اگر کارهای نادرست را

انجام نداده تلقی کنیم (مانند کارهای حرام: دزدی، فحاشی، کم‌فروشی، رباخواری و...) می‌ماند کارهای درست. اما برای انجام کارهای درست هم، دو شیوه پیش رو داریم: راه درست، و راه نادرست. جمله معروفی هست که می‌گوید «هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند». مثلاً کمک به فقرا، به خودی خود کار خوبی است و کسی منکر آن نیست، اما اگر این کار خوب از راه دزدی از ثروتمندان و روش رابین‌هودی صورت بگیرد، آن وقت خود آن کار خوب هم تحت الشعاع قرار می‌گیرد و زیر سؤال می‌رود.

اگر کار درستی در راه درست صورت بگیرد، امکان این که به گیر و گرفتاری‌های عجیب بخورد، خیلی کم است. حتی هر مشکلی هم که در این کار پیش بیاید، قابل حل شدن است، چون راه آن درست است. اما وقتی کاری از راه نادرست صورت بگیرد، امکان این که به مشکل بخورد، خیلی زیاد است و معمولاً برای حل این مشکلات، راه حل قطعی و دائمی وجود ندارد. مثلاً دختر و پسری را در نظر بگیرید که برای ازدواج به شیوه سنتی اقدام کرده‌اند؛ یعنی پسر با خانواده‌اش به خواستگاری دختر آمده و ازدواج کرده‌اند. اگر







این ازدواج صورت نگیرد، آسیبی به زندگی طرفین نرسیده است و تنها یک خواستگاری در بین بوده است. اگر هم ازدواج کنند، در زندگی این دو نفر، اگر اختلاف نظر و مسأله‌ای پیش بیاید، با کمک بزرگ‌ترها، مشاور و یا عقل و منطق خودشان، مشکل برطرف خواهد شد. اما دختر و پسری را در نظر بگیرید که خودشان با هم آشنا شده‌اند و می‌خواهند ازدواج کنند؛ در همان ابتدای ازدواج با مخالفت خانواده‌هایشان مواجه می‌شوند. اگر ازدواج نکنند، آسیب‌هایی که از سر عواطف و احساسات به آن‌ها می‌رسد، خود نگفتنی است. اما اگر هم با اصرار خودشان و خلاف میل خانواده‌هایشان ازدواج می‌کنند، قطعاً در این زندگی، تنش بالایی وجود دارد. اما این دو در زندگی به هر مشکلی که برخوردند، از حمایت خانواده‌هایشان برخوردار نخواهند بود و حتی به محض ایجاد یک مسأله نسبتاً جدی، خانواده‌هایشان از جدایی آن‌ها استقبال هم می‌کنند.

پس اگر کار درست بکنیم، و مهم‌تر از آن، کار درست را به راه درست انجام بدهیم، همیشه موفق خواهیم بود.



.....  
امام رضا (ع): مَنْ طَلَبَ الْأَمْرَ مِنْ وَجْهِهِ لَمْ يَزَلْ، فَإِنْ زَلَّ  
لَمْ تَخْذُلْهُ الْحَيْلَةُ أَهْرَ كَمَا كَارَى رَأَى رَاهِ دَرْسَتْ دَنْبَالُ كُنْدِ  
نَخَوَاهِدْ لَغَزِيدِ، وَ إِغْرَهُمْ بِلِغْزِدِ رَاهِ چَارِهِ بَرِ اَوِ بَسْتَه نَمِی شُودِ.



سه

نهال خدایی ما



■

اگر قرار باشد ما به پرنده‌ای رسیدگی کنیم، به او آب و دانه می‌دهیم. نه گوشت می‌دهیم و نه پرهایش را می‌کنیم. اگر قرار باشد از گلی نگهداری کنیم، به او آب می‌دهیم، برگ‌های اضافی‌اش را می‌کنیم و نور خورشید را به او می‌رسانیم، نه به او دانه می‌دهیم و نه آن را می‌شویم. برای نگهداری از هر چیز، به جنس آن، و ملازماتش توجه می‌کنیم؛ دل ما هم بذری بوده که خداوند با دستان خودش در وجود ما کاشته است. اما همین که پا گرفتیم و قدرت تشخیص خوب از بد را پیدا کردیم، همین که راه و رسم باغبانی را یاد گرفتیم، نگهداری از این بذر را که دیگر نهالی شده، به خودمان سپرد. اما نور این نهال از کجا می‌آید؟ آبش چیست؟ برگ‌های اضافه‌اش چیست؟ نور و آب این نهال، همه از جنس خودش است؛ از جنس خدا. و چه چیزی از جنس خدا، به اندازه پیام‌آور و اولیایش؟ ما اگر می‌خواهیم که آن ذات الهی را که خداوند در وجود همه‌مان به ودیعه گذاشته است، در درجه اول حفظ کنیم و بعد پرورش بدهیم، باید آن را با معنویات تغذیه کنیم، با سخنان



پیامبر (ص) و اهل بیت (ع). این افراد، نورهای واحدی هستند که به نورِ علی نور می‌رسند، به نور یکتا. هر واژه از این افراد، یک قطره نور است که بر دل ما می‌بارد، بر نهالِ خدایی وجودمان. تشنگی‌هایش را سیراب می‌کند و زردی‌ها و پژمردگی‌هایش را می‌گیرد. آدم‌ها دور هم که جمع می‌شوند، شروع می‌کنند به صحبت کردن. این حرف‌ها می‌تواند تنها بافتن زمین باشد به زمان و از شرق و غرب عالم تعریف کردن، که بی‌فایده و است و اتلاف وقت. گاهی هم این حرف‌ها، حرف‌هایی است که نورِ دل را می‌برد؛ غیبت است، تهمت است، آبروی مؤمن را بردن است، شایعه‌پراکنی است. این وقت‌هاست که نهالِ خدایی ما سر خم می‌کند و برگ‌های سبزش رو به زردی می‌رود. همان وقت است که روزها می‌گذرد و ما حس دل‌مردگی می‌کنیم و دلیلش را نمی‌دانیم. فقط حس می‌کنیم دلمان گرفته و حال نداریم تا پای سجاده خودمان را بکشانیم. اما گاهی دیگر است که آدم‌هایی که در یک مجلس دور هم جمع شده‌اند، حرف‌هایی می‌زنند از جنس نور. حرف‌هایی که مثل جان به ریشه‌های نهالمان می‌رود و تر و تازه‌اش می‌کند. حرف‌هایی که بوی خدا می‌دهد و



اولیایش. آن وقت است که روزها می‌گذرد و حالمان خوب است، انگار سبز می‌شویم. نهال وجود ما، تشنه است و منتظر قطره‌های نور. با هر آن چه خدایی است، به کمکش بشتابیم. که اگر این نهال میوه بدهد، رضایت خداوند، حاصل ماست.

.....  
امام رضا (ع): مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ أَمْرُنَا، لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ  
تَمُوتُ الْقُلُوبُ<sup>۱</sup> هر که در مجلسی بنشیند که در آن معارف ما [اهل  
بیت] زنده شود، در روزی که قلب‌ها می‌میرد، قلب او نخواهد مرد.

---

۱. (بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۹۰).

چهار

قهرمان میدان خدا







گاهی اوقات، آدم حوصلهٔ عبادت ندارد. دست خودش نیست. حواسش پرت است، خسته است، عجله دارد. هرکار می‌کند نمازش را با «حال» بخواند، چند دقیقه‌ای پای سجاده بنشیند، تسبیحی دست بگیرد، مفاتیحی، قرآنی... نمی‌شود که نمی‌شود. اما گاهی اوقات، وقتی پای جانمات می‌نشینم، حس می‌کنم در عبادتگاه شخصی خودت هستی. تک‌تک کلمات را، رو به خدا می‌گویی، طوری که انگار بار اولی است این حرف‌ها را می‌زنی. دوست داری روی هر واژه تأکید کنی و خیالت راحت شود خدا باورش شده. باورش شده که فقط او را می‌پرستی و فقط از او یاری می‌جویی، که او را از هر چیزی در این دنیا، بزرگ‌تر می‌دانی، که می‌دانی تنها به قدرت اوست که برمی‌خیزی و می‌نشینم....

گاهی اوقات، دلت لک می‌زند برای این که خودت را برسانی به یک مسجد، به یک امامزاده، به یک جایی که هوایش پُر است از نیایش آدم‌ها. آدم‌هایی که خودشان را



گناهکار می‌دانند، اما همین که اشک می‌ریزند، قطره قطره قطره... گناهانشان را زمین انداخته‌اند. جایی که بوی گلاب می‌دهد و عطر محمدی. این وقت‌ها همه وجودت آن کنج حرم را، یا نه آن گل قالی سرخ امامزاده را، یا نه آن ستون مسجد را می‌خواهد که بنشینی و برای خدا دلبرانه بندگی کنی.

گاهی اوقات هست که گوش‌هایت منتظر صدای اذان است. منتظر است خدا صدایت کند و پر بکشی و بگویی «جانم... جانم خدای من...؟» بعد سراپایت برایش لیبیک بگوید. تمام این بندگی‌ها، تمام این عبادت‌ها، تمام این دعاها، از تو در برابر هرآنچه خرد و بی‌مقدار می‌خواهدت، دفاع می‌کند. این دنیا، میدان جنگ است. یک نفر دشمن قسم‌خورده توست و لشکری را بسیج کرده است که نگذارد تو، به سمت و سوی قدم برداری که خدا در انتهای آن ایستاده است. هرکار بتواند می‌کند تا حواست را پرت کند، تا تو برای انجام کارهایی که او دوست دارد و خدا نه، توجیه پیدا کنی. تا تو دور شوی از مقصود اصلی و بی‌راهه بروی. در این میدان جنگ، با این دشمنی که پیش روی توست، تو تنها



یک راه داری و آن هم دعاست، بندگی است و عبادت. همان راهی که تمام کسانی رفته‌اند که برای خدا کسی شده‌اند. آن‌ها که حریفِ شیطان شدند و مغلوبش کردند، خودشان را به دعا مجهز کردند و میدان کارزار را، آبرومندانه ترک کردند.

دعا کن، دعا کن خدا تو را پیروز کند و قهرمانِ میدانِ خدا باشی.

.....

عن الرضا عليه السلام انه كان يقول لاصحابه:  
عليكم بسلاح الأنبياء. فقل: وَ مَا سَلَا حُ الْأَنْبِيَاءِ؟  
قال: الدعاء حضرت رضا عليه السلام همیشه به اصحاب  
خود می‌فرمود: بر شما باد اسلحهٔ پیامبران. پرسیدند:  
اسلحهٔ پیامبران چیست؟ فرمود: دعا.



پنج

سهم مشترک ما



طبق احادیث، محبت خدا به بنده، چندین هزار برابر محبت مادر به فرزندش است. خداوند محبت را صد قسمت کرده و یک قسمتش را میان بندگان فرستاده و نود و نه قسمت دیگر را برای خودش نگه داشته است. این که خدا ما را دوست داشته باشد، به خوبی ما بر نمی‌گردد، به خوبی خودش بر می‌گردد. یعنی ما هر قدر هم خودمان را بد بدانیم، حق نداریم فکر کنیم خدا ما را دوست ندارد. چون اصلاً این دوست داشتن به ما ربطی ندارد، به خودش ربط دارد. ما دوست داشتنی نباشیم، اون دوست دار است.

خدا آن قدر ما را دوست دارد، که طاقت غم و غصه‌هایمان را ندارد. طاقت ندارد در اندوه شناور باشیم و کار صبح و شبمان، آه کشیدن باشد. برای همین هم، ما را به پاک کردن غم‌های همدیگر، دعوت کرده است. چرا که خواست خدا رفع غم و اندوه ماست، و خداوند برای اجرای هر اراده‌اش، وسیله‌ای اختیار می‌کند. چه چیزی عزیزتر از وسیله خدا شدن؟ خدا از ما دعوت می‌کند که وسیله‌ای شویم برای رفع گرفتاری‌ها و غم‌های یکدیگر. دعوت



می‌کند وقتی یکی از ما در چاله می‌افتد، دستش را بگیریم، و حواسمان باشد این کسی که دست‌گیری‌اش می‌کنیم، بنده عزیز خداست.

برای همه ما پیش می‌آید در زندگی، که اجاره خانه‌مان عقب می‌افتد، یا شهریه دانشگاهمان. پیش می‌آید که در درس‌هایمان به مشکل بخوریم و نتوانیم به اندازه‌ای که باید، خوب باشیم. پیش می‌آید که در انتخاب راهی، دچار تردید شویم، پیش می‌آید که عزیزی را از دست بدهیم و غم بر دلمان سنگینی کند. همه ما در این اوقات، با هم سهیم هستیم؛ پس می‌توانیم همدیگر را درک کنیم و برای یک لبخند بیشتر دیگری، تلاش کنیم. اگر بخواهیم رضایت خدا را بخریم، هزینه دارد؛ ممکن است این هزینه، کمک مالی به کسی باشد، ممکن است صرف کردن ساعتی از وقتمان برای کمک به یک نفر باشد، ممکن است حتی تنها گوش دادن به درد دل‌های یک آدم رنج‌دیده و مصیبت‌دیده باشد. هرچه باشد، از ما برمی‌آید. چون ما در همه لحظه‌های اندوه، با هم سهیم‌ایم.





.....  
امام رضا (ع): مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ فَرَجَ اللَّهُ عَنْ قَلْبِهِ  
يَوْمَ الْقِيَامَةِ<sup>۱</sup> هر کس اندوه و مشکلی را از مؤمنی برطرف  
نماید، خداوند در روز قیامت اندوه را از قلبش برطرف سازد.

---

۱. (اصول کافی، ج ۳، ص ۲۶۸).